



روح مدرنیته در تقابل بندگی الهی است/ تبیین بایسته‌های تعامل ما و تکنیک مدرن

چهارمین جلسه از سلسه درس‌گفتارهای نقد ایدئولوژی‌های مدرن با تدریس شه‌ریار زرشناس درکانون اندیشه جوان برگزار شد...

چهارمین جلسه از سلسه درس‌گفتارهای نقد ایدئولوژی‌های مدرن با تدریس شه‌ریار زرشناس درکانون اندیشه جوان برگزار شد و وی به تبیین بایسته‌های تعامل ما و تکنیک مدرن و ادامه مبحث آشنایی با مارکسیسم به عنوان یکی از ایدئولوژی‌های مدرن پرداخت. به گزارش خبرگزاری مهر، شه‌ریار زرشناس، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، در آغاز بحث خود، کشف نسبت ما و تکنیک مدرن را منوط به فهمی از کلیت شاکله مدرنیته دانست و در همین زمینه گفت: برای تبیین ماهیت تکنیک باید به بررسی اجمالی شاکله عالم مدرن بپردازیم. حقیقت هر چیز را می‌توان «اسم» نامید و در مورد مدرنیته باید گفت که اسم آن، بشری است که خودش را سوژه و نفس اماره می‌داند؛ بشری که خودش را حاکم می‌داند. این حقیقت مدرنیته را نیز اندیشمندان عصر روشنگری اروپا نظیر کانت و دکارت مطرح کرده‌اند؛ به عنوان مثال کانت روح مدرنیته را رهایی انسان از هر نوع بندگی می‌داند.

وی در ادامه افزود: بعد از اسم ما با ذاتیاتی روبرو می‌شویم که اسم در آن محقق شده است و ماهیتی به نام مدرنیته است. بعد از ذاتیات، دیسکورس‌هایی (گفتمان‌هایی) وجود دارد که بر این ذاتیات حاکم است؛ سکولاریسم اومانیستی، دموکراسی و دوگانه سود و لذت جزو همین دیسکورس‌ها است در ذیل این دیسکورس‌ها وجوه نظری و عملی شکل می‌گیرد که تکنیک مدرن در همین جا قرار دارد و ترکیبی از وجود نظری و عملی این دیسکورس‌ها است.

انقلاب اسلامی، طلیعه‌دار تاریخ نوین

وی تعامل با تکنیک مدرن را منحصر به دو راه دانست و گفت: ما در مواجهه با عالم غرب یا باید تسلیم شویم که این موضوع تقریباً در سراسر عالم رخ داده است یا باید تعامل منتقدانه، خلاقانه و تصرف‌گرایانه در آن داشته باشیم.

زرشناس، نوع دوم تعامل با تکنیک مدرن را مناسب انقلاب اسلامی دانست و اضافه کرد: به نظر می‌رسد انقلاب اسلامی طلیعه‌دار تاریخی نوین است؛ شاهد این مدعا را نیز می‌توان صف‌بندی تمام عالم مدرن به‌رغم اختلافات جدی درون آن در مقابل انقلاب اسلامی است، در ایران نیز جریان روشنفکری غرب‌زده با وجود صد سال اختلاف درونی در برابر انقلاب اسلامی به وحدت رسیده‌اند بنابراین ما در ابتدای یک دوران‌گذار تاریخی هستیم.

عضو هئات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در ادامه افزود: این مساله را باید در نظر داشته باشیم که اگر قرار باشد تکنیک مدرن، روح توحیدی پیدا کند دیگر تکنیک نیست و تغییر ماهیت داده است. تاریخ دینی باید بتواند مظاهری از عالم پیشین خود (عالم مدرن) را به ماده‌ای برای صورت خودش تبدیل کند بنابراین ما نمی‌توانیم بگوییم چه چیزهایی از تکنیک مدرن باید بماند و چه چیزی باید از بین برود و البته نباید تصور کنیم که می‌توانیم به راحتی تمام تکنیک مدرن را کنار بگذاریم زیرا در ابتدای راه تاریخ نوین هستیم.

وی در ادامه سخنانش اضافه کرد: باید توجه داشت که شکست یک تجربه سیاسی به معنای شکست نیروهای روند یک حرکت تاریخی نیست، جمهوری فلورانس نیز شکست خورد، اما سرآغازی بر حکومت‌های مدرن فعلی شد و پس از چند قرن انقلاب‌های مدرنیستی در کشورهای مختلف به پیروزی رسیدند. بر همین مبنا باید در نظر داشته باشیم که حتی اگر فرضاً انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک تجربه سیاسی شکست بخورد هیچ چیز در روند تاریخ تغییر نخواهد کرد، غرب مدرن در حال پایان یافتن است و این را خود اندیشمندان غربی بیان می‌دارند. البته لیبرالیست‌ها عادت به مغالطه دارند مثلاً شکست سوسیالیسم روسی را به عنوان شکست کل سوسیالیسم معرفی کردند در صورتی که در واقعیت چنین نبود و سوسیالیسم به طور کامل به شکست نیانجامید.

پیروزی ما بسته به میزان ولایت الهی ماست

زرشناس با بیان این که دعا در سراسر تاریخ دعوای بین ولایت حق و ولایت باطل و طاغوت است گفت: پیروزی ما در نبرد با مدرنیته بسته به میزان حلول روح ولایت الهی در سلوک جمعی ما است. آن چه که در فضای سال‌های اول انقلاب بود نشانه‌هایی از تمای جمعی برای تحقق ولایت الهی بود اما آن چه که رخ داد این مسیر را کمرنگ کرد.

وی در ادامه افزود: یکی از ضرباتی که به ما زده شد این بود که سمت گیری‌های اقتصادی ما بعد از جنگ نئولیبرالیستی شد و این تمنای ولایت الهی را که در جامعه ما وجود داشت کمرنگ کرد و من بخشی از این اقدام را کاملاً عامدانه می‌دانم.

نشانه‌هایی عجیب عبور از مدرنیته وجود دارد

عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی گفت: در حال حاضر با وجود قدرت گرفتن تکنوکرات‌ها، نشانه‌هایی عجیب از تلاش بخش‌هایی از جامعه برای عبور از مدرنیته مشاهده می‌شود که پیش از این سابقه نداشته است و این موضوع نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان و حتی در قلب مدرنیته قابل رویت است. زرنشاس افزود: مدرنیته ثبات و آرامش و یقین خودش را از دست داده است و هر تمدنی که یقین خودش را از دست بدهد به زوالش رسیده است.

مارکس، یهودی‌زاده سرگردان

عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در ادامه بحث مارکسیسم به بررسی زندگی و گزیده آراء کارل مارکس پرداخت و گفت: مارکس در سال 1818 در شهر تریر نزدیک مرز فرانسه متولد شد و در سال 1883 درگذشت. پدر و مادرش یهودی بودند و پدر بزرگ‌هایش خاخام‌های معتبری بودند. پدر و مادر مارکس اساس مذهبی نبودند و به همین دلیل به مسیحیت پروتستان و نوعی الحاد می‌پیوندند. مارکس از ابتدا روحیه‌ای انقلابی داشت و همیشه تحت تعقیب دولت‌های مختلف بود به همین دلیل کاری نداشت و با وضع مالی بدی دست و پنجه نرم می‌کرد.

ترکیبی از فلسفه آلمان، اقتصاد سیاسی انگلیس و سوسیالیسم فرانسه

شهریار زرنشاس، مارکس را متأثر از فلسفه آلمان دانست و با اشاره به گفته‌ای از لنین بیان داشت: لنین می‌گوید مارکسیسم سه جزء دارد، فلسفه آلمان، اقتصاد سیاسی انگلیس و سوسیالیسم فرانسه. که به نظر من این گفته کاملاً صحیح است. مارکس بی‌آنکه هگل را دیده باشد شاگرد او بود و در دانشگاه جزء هگلی‌های جوان چپ‌گرا بود که فلسفه هگل را به صورت رادیکال و انقلابی علیه حکومت پروس تفسیر می‌کردند.

زرنشاس تفکر الحادی مارکس را نیز متأثر از آراء هگل و فوئرباخ دانست و افزود: از قرن نهم میلادی تفکری در فلسفه غرب ظهور می‌کند که ظهور پر رنگ آن با آریگنا است. این تفکر به تاسی از فیلون یهودی یک تلقی خاص از رابطه طبیعت و خداوند ارائه می‌دهد که به نوعی وحدت وجود سکولاریستی است و خدا را به نوعی در حال تکامل می‌داند. هگل نیز این اندیشه را میراث بری می‌کند و تلقی اومانیستی از این باور ارائه می‌دهد. او تمام تاریخ را یک روح در حال حرمت می‌داند که نهایتاً در وجود انسان به کمال می‌رسد.

وی در پایان سخنانش تصریح کرد: هگل از خدایی صحبت می‌کند که تکامل می‌یابد و به انسان مدرن غربی می‌رسد و تحقق عینی این انسان نیز جامعه مدنی است.

وی در ادامه افزود: هگل به‌رغم شرکی که به آن گرفتار است در ظاهر به خدا باور دارد اما در کنار این دیدگاه، یک جریان فلسفی نیرومند ماتریالیستی به سرمداری لودویگ فوئرباخ وجود داشت که در همین حد هم وجود خدا را قبول نداشت. فوئرباخ می‌گوید انسان با ساختن خدا از خودش بیگانه می‌شود، انسان خدا را آفریده است و روزی نیز خودش آن را از بین می‌برد. مارکس نیز تحت تاثیر دیدگاه‌های هگل و فوئرباخ است و در واقع دیدگاه او نوعی سنتز میان این دو است.